

روایت طلوع

جامعه پدیا

محمد سربابی | روزنامه‌نگار | صبح روز تشییع رهبر شهید، پیش از آنکه خورشید به بالای آسمان برسد، جمعیت ولایت‌مدار و آرمان‌خواه ایران در نقطه آغاز مسیر جمع شده بودند. خانواده‌ها در ابتدای خیابان دماوند در شرق تهران، جایی که نخستین ایستگاه اتوبوس قرار دارد، گرد آمده بودند و آماده آخرین وداع بودند. ساعت ۵ صبح و زمانی که هنوز خنکی سحرگاه باقی مانده و آفتاب تابستانی هوای پایتخت را داغ نکرده بود، مردم مؤمن، انقلابی، عزادار و وفادار به نظام از سالمند تا نوجوان پرچم‌های سرخ‌رنگ و تصاویری از رهبر شهید را در دست گرفته و آماده بزرگ‌ترین مراسم تشییع در پایتخت شده بودند. با اینکه ساعت شروع مراسم ۶ صبح اعلام شده بود، اما مدتی زودتر، حرکت دسته‌های مردمی از سه‌راه تهرانپارس به سمت میدان امام حسین (ع) آغاز شد.

مهمانانی از همه ایران

بخش زیادی از خیل غرور آفرین تشییع کنندگان، از شهرهای دیگر خود را به تهران رسانده بودند تا در این مراسم حاضر باشند. برخی از آنها در قالب کاروان‌های خودجوش مردمی از شهرهای مختلف با اتوبوس به ابتدای خیابان دماوند رسیده بودند و پس از یک شب سفر در جاده، در آغاز سفر دیگری برای وداع با رهبر بودند. برخی از زائران که شب پیش به سمت تهران آمده بودند، خودروهای خود را در حاشیه معابر و بزرگراه‌های شرقی پارک کرده و خود را به ابتدای خیابان دماوند رسانده بودند. از چند روز قبل پارک جنگلی سرخه‌حصار و محوطه فرهنگسرای اشراف برای اسکان تجهیز شده بود، اما تعداد خودروهایی که صبح دوشنبه به تهران رسیده بودند هم قابل توجه بود؛ ولی گرچه ترافیکی در شرق تهران ایجاد نشد. برخی از مردم از خادمان مراسم تشییع سؤال می‌کردند که پیکر رهبر شهید در چه نقطه‌ای از مسیر قرار دارد، اما کسی نمی‌دانست که نقطه شروع همراهی با پیکر مطهر رهبر و خانواده‌شان در طول مسیر تشییع کجاست. همین هم انگیزه بیشتری بود تا جمعیت پر شور با شتاب بیشتری به‌سوی میدان انقلاب حرکت کنند، شاید بتوانند به آرزوی خود برسند و برای آخرین بار از رهبر شهید تبرک بگیرند.

دست‌نوشته‌ها و پرچم‌های سرخ

اصل و شرح

مردم عزادار با در دست داشتن پرچم جمهوری اسلامی ایران، تصاویر آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای و پرچم‌های عزادار، مسیر تشییع را به سمت میدان انقلاب ادامه می‌دادند. در طول مسیر پلیس راهور مسیر را باز و معدود خودروها را هدایت می‌کرد و در

بدرقه‌ای با حضور همه نسل‌ها

روایت حضور خانوادگی ایرانی‌ها در مراسم آخرین وداع بارهبر شهید و خانواده‌اش

جامعه امروز

فاطمه عسکری نیا | روزنامه‌نگار | تهران هنوز کاملاً بیدار نشده بود که خیابان‌ها پر شدند از جمعیت و عاشقانی که از هر گوشه و کنار کشور خود را به پایتخت رسانده بودند برای آخرین وداع. گرچه قرار بود مراسم از ساعت ۶ صبح به صورت رسمی شروع شود اما خانواده‌هایی که قبل از این ساعت در حاشیه خیابان‌ها منتظر شروع مراسم بودند، می‌گفتند از شب گذشته چشم‌انتظار شروع مراسم هستند. از همه نسل‌ها آمده بودند؛ چه آنها که با رهبری روزی در جبهه‌های جنگ جنگیده بودند، چه جوان‌هایی که همه عمرشان زیر سایه رهبر شهید قد کشیده بودند اما نکته زیبایی این مراسم حضور پررنگ کودکان و نوجوانانی بود که فرصت نکرده‌اند به اندازه پدر و مادرهایشان رهبر شهید را در ک کنند اما از وقتی چشم باز کرده‌اند این بیان رهبری در گوش‌شان است: «شما آینده‌سازان این مملکتید».

همه آمدند

آری در روز وداع همه آمده بودند؛ نه تک‌تک و پراکنده، بلکه خانوادگی. انگار قرار نبود در روز وداع کسی تنها به خیابان بیاید. از همان ساعت‌های نخست، چهره تهران تغییر کرده بود. پدرهایی که دست کودکانشان را گرفته بودند، مادرانی که از شب قبل برای این روز آماده شده بودند، زوج‌های سالمندی که آرام و بی‌صدا در میان جمعیت قدم برمی‌داشتند و جوان‌هایی که در کنار خانواده‌هایشان ایستاده بودند، تصویری که از شرق تهران آغاز شد و کیلومترها آن‌سوتر، تا میدان آزادی ادامه پیدا کرد.

آلبوم خانوادگی وداع بارهبری

دوشنبه و در روز آخرین وداع بارهبر شهید، خیابان‌های تهران بیش از هر زمان دیگری شبیه آلبوم خانوادگی یک شهر بودند. در مسیر تشییع، کودکان روی شانه پدرانشان نشسته بودند تا از میان آلبوم جمعیت، صحنه‌ها را بهتر ببینند. مادرها گاهی دست فرزندان را محکم‌تر می‌گرفتند و گاهی بطری آب و دستمالی را میان اعضای خانواده جابه‌جا می‌کردند. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، با وجود گرمای هوا و طولانی بودن مسیر، آمده بودند تا در این بدرقه حضور داشته باشند. هیچ کس جلله‌ای برای بازگشت نداشت. تهران روز وداع، شهر خانواده‌ها بود. در هر گوشه از مسیر، می‌شد تصویری را دید که در روزهای عادی شهر کمتر به چشم می‌آید؛ خانواده‌هایی که کنار هم شانه به شانه یکدیگر پشت سر کاروان شهید در حرکت بودند. پدر و مادری که برای فرزندان خردسالشان سیاهی‌ای پیدا می‌کردند، خواهر و برادرهایی که دست در دست هم، آرام همراه جمعیت حرکت می‌کردند و سالمندانی که با وجود خستگی، ترجیح می‌دادند بایستند و نظاره‌گر باشند. به هر گوشه از خیابان که می‌نگریستی قابی منحصر به فرد آدم را متحیر می‌کرد. مادر شهیدی که در یک دست نایلونی پر از میوه داشت و در دست دیگر به عصای چوبی‌اش تکیه زده بود و به رهگذران تعارف می‌کرد. گاهی هم میان ذکرهایی که می‌گفت قربان صدقه سربازها و جوان‌هایی می‌رفت که از کنارش عبور می‌کردند.

خانواده‌ام فدای رهبر

گرمای تیرماه هم حریف عشق‌بازی ایرانی‌ها با رهبرشان در آخرین وداع نشد. از دحام جمعیت آنقدر زیاد بود که گاه همه را در مسیر متوقف می‌کرد اما انگار در این روز، زمان برای این مردم معنای دیگری پیدا کرده بود. مردم آمده بودند تا فقط حاضر باشند؛ تا در کنار هم، بخشی از یک روایت جمعی شوند و یک پیام را به گوش جهانیان برسانند؛ خانواده‌ام فدای رهبر شهید. شاید سال‌ها بعد، وقتی از این روز سخن گفته شود، بسیاری از جزئیات به فراموشی سپرده شود؛ اما یک تصویر، همچنان در حافظه شهر باقی خواهد ماند؛ تصویری از تهران که در یک روز گرم تابستانی، از شرق تا آزادی، نه با خیابان‌های پر ترافیک و شلوغ و ساختمان‌های دودزده‌اش بلکه با یک حضور خانوادگی بزرگ در مراسم بدرقه رهبر شهید ثبت شده است. تهران امروز، فقط میزبان یک مراسم نبود؛ امروز، یک شهر تمام‌قد با همه نسل‌هایش، به خیابان آمد.

دیوارنوشته‌ای برای وداع



یک دیوار بتنی که قرار بود حائلی میان مردم و جایگاه پیکر رهبر شهید باشد، در روزهای وداع به محلی برای دل‌نوشته‌های حاضران تبدیل شد. زائران روی این

دیوار بتنی سیاه‌رنگ با قلمی سفید از دل‌نگاهی‌ها و غم نبودن‌ها نوشتند. یکی آرزوی امید دیدار داشت و دیگری با یک نوشته تلاش کرد تا یاد برادر شهیدش را

در جمع سوگواران زنده نگه دارد. هر جمله نقش‌بسته بر این دیوار را می‌توان روایتگر عهد و پیمانی دانست که تا همیشه در حافظه تاریخ خواهد ماند.

صفحه ۲ از ۱ مهدی سلامی

میعادگاه سوگواران

گزارش میدانی از حال و هوای سوگوارانی که از شهرهای مختلف در مراسم تشییع رهبر شهید حاضر شدند

گزارش

سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار | این روزها تهران به ایرانی کوچک تبدیل شده است. میلیون‌ها نفر از ۳۱ استان کشور در گوشه و کنار پایتخت گرد هم آمده‌اند تا پیکر رهبر شهید را تشییع و بدرقه کنند. مهمانان سوگوار با همه تفاوت‌ها در زبان و فرهنگ، در مهر به رهبر و ایران دوستی مشترکند که خود را از دور و نزدیک برای شرکت در آیین وداع با آقای شهید رسانده‌اند. روز گذشته، ۱۵ تیر، پیکر رهبر شهید از میان همین مهمانان سوگوار تشییع شد و این آخرین دیدار بود.

پسران صاحب‌عزا

مسیر تشییع پر است از چهره‌هایی که خود را از راه دور به تهران رسانده‌اند؛ درست مانند مهدی کریمی. او یکی از همین مهمانان است که غروب جمعه با نخستین کاروان زائر به پردیس اسکان نمایشگاه بین‌المللی در خیابان ستول رسید و حالا در میان جمعیت تشییع کنندگان قدم برمی‌دارد. مهدی، ظاهری امروزی دارد و دانشجویست. نواری پارچه‌ای و باریک از پرچم ایران دور مچ دستش گره زده: «با بچه محلا اومدیم تا میدون ایران که مجلس عزای پدرمون خالی نباشه... ما پسرانشون هستیم و ابرومندانه مجلس رو برگزار می‌کنیم.» در همین لحظه یکی از خادمان با شنیدن این جمله، اسپنددودکن را دور سر مهدی می‌گرداند و می‌گوید: «الحق که بچه ایرانی...»

داغ پدر، سیاسی نیست

از شهرهای جنوبی کشور آمده‌اند؛ از استان‌های بو شهر و هرمزگان به یکی از مناطق جنوبی پایتخت در محدوده ۱۶. یکی از مهمانان، پسری به نام ابوالفضل است. همراه برادرانش آمده تا بارهبر شهید وداع کند: «آدم سیاسی نیستم ولی خب حساب رهبر کشور با بقیه مسئولان و مدیران فرق می‌کنه... حساب پدر خونداست؛ نه، مثلاً به قوم و خویش دور...» می‌خواهد خیالش از بابت درست و دقیق بیان کردن منظورش راحت باشد که ادامه می‌دهد: «همه آدم‌ها به وابستگی‌ای به پدرشون دارن. سیدعلی خامنه‌ای هم پدر ایران بود...» ابوالفضل و برادرانش از همان ابتدای راه با هم قرار گذاشته‌اند که برای تشییع پیکر امام شهید تا مشهد بروند: «... شدناشه (لیاس محلی) پوشیدیم تا بگیم شاید فرهنگ و لهجه بعضی‌مون مثل هم نیست اما خاکمون یکیه».

ادای دینی ملی

در همان ساعات اول طلوع آفتاب روز تشییع، آنهایی که در بوستان بعثت بزرگراه شهید رئیسی ساکن شده بودند، خود را برای رساندن به مسیر آخرین وداع آماده کردند. میثم بشیری و تازه عروسی از بندرعباس آمده‌اند. میثم از دلایشان برای شرکت در مراسم وداع با امام شهید می‌گوید: «آقا همه عمرشون رو گذاشتن برای انسجام ایران؛ همه عمرشون رو... حالا اینکه مسا یکی دو روز از عمرمون رو بذاریم برای تشکر و بدرقه ایشان، زیاده؟» مقابل دیگر چادر مسافرتی، «کودک قدونیم‌قد به بازگوشی مشغولند. حمزه مرادپور، پدرشان است که صدا می‌زند: «بسه دیگه... بیایید آماده شدید، می‌خوایم برویم...» حمزه، سال هاست ماهیگیری می‌کند و این اواخر، جنگ ماهی‌ها را از تورش برانده: «رزق من مثل خیلیای دیگه به‌خاطر جنگ کم شد... اما تون چه ربطی به غیرت داره. باید پای وطنمون و ایستیم... آقا خامنه‌ای هم از همین وطن بود».

سفری برای سوگ

محمد مسلمی همراه همسر، فرزند، برادر، خواهر، پدر و مادرش از کرمان آمده‌اند. این را می‌شود از رد لهجه شیرین کرمانی در کلامش فهمید: «این جمع خانوادگی که می‌بینید با یک‌ون پداری در همه تعطیلات سفر می‌ریم و وقتی حرف مراسم تشییع آقا مون شد، همه مون تصمیم گرفتیم شرکت کنیم... این سفر، سفر سوگه». محمد همراه خانواده‌اش این روزها در چادرهای مسافرتی در میانه بوستان سرخ‌حصار ساکن بود و از جمعیتی گفت که از یزد، کرمان و سیستان و بلوچستان همسایه‌شان بودند: «تعداد زیادی مثل ما خانوادگی اومده بودند و یکسری هم با کاروان‌های محلی به تهران رسیدند».

مسافران همدرد

جمعیتی که مسیر مترو را برای حضور در مراسم تشییع انتخاب کرده‌اند، کم نیستند و شاهد این ادعا هم دستورالعمل‌های موقتی است که برای مسدود شدن برخی ایستگاه‌ها در ساعات‌های مختلف مراسم تشییع صادر می‌شد. واگن‌های مترو از لهجه‌ها و گویش‌های مختلف پر و خالی می‌شود. تلاش یکی از مسافران برای انتخاب کلمات، نشان از رگ و ریشه او در شهرهای ترک‌زبان دارد. او که مدام از دیگران نام مسیر منتهی به میدان امام حسین (ع) را می‌پرسد تا مبادا جا بماند، از سختی راه می‌گوید که ارزش آمدن داشت: «با ماشین به تهران اومدم و خونه یکی از اقوامون سمت خیابون ایران ساکن شدم. اگه مراسم تشییع رهبر شهیدمون دور تر از تهران هم بود، می‌رفتم. این ترامپ باید بفهمه که ما پای رهبر و کشورمون هستیم. دیدید که ترامپ هم از جمعیت مراسم وداع تعجب کرد».

مکت

این داغ سرد نمی‌شود

در آستان امامزاده معصوم (ع) دوراهی قیان هم پروو بیای بدرقه کنندگان پیکر رهبر شهید ایران برپاست؛ بدرقه کنندگانی از استان‌های کردستان و ایلام که پس از بدرقه رهبر شهید با شانه‌های سنگین تر از قبل به امامزاده بازگشتند. شاهین سروری اهل مریوان است. رویه‌روی گنبد امامزاده در حیاط آستان نشسته و گاهی چشم از اشک تر می‌کند: «بزرگمون رو از دست دادیم. انگار همه با هم یتیم شدیم». نفسی تازه می‌کند و می‌گوید: «غم بزرگیه و باید می‌اومدم تا بتونم کنار بقیه که همدردم هستن، در دین سوگ رو تحمل کنم. این داغ سرد نمی‌شه».

وداع کنندگان بارهبر شهید از همه استان‌ها سوی مسیر تشییع، راه گرفته‌اند تا از آخرین دیدار جانمانند. جمعیت‌شان فراوان است و سیاهپوش که چشم از تابوت‌ها بر نمی‌دارند.

